

سبک نوازندگی بدیعی

حسب الله بدیعی در
نوازندگی سبک منحصر به
فردی داشت و همین امر
او را از دیگر نوازندگان و
آهنگ سازان متمایز می کرد
بعد از درگذشت ابوالحسن
خان صبا او یکی از ...

۲۱

سبک نوازندگی بدیعی



حسب الله بدیعی در نوازندگی سبک منحصر به فردی داشت و همین امر او را از دیگر نوازندگان و آهنگ سازان متمایز می کرد. بعد از درگذشت ابوالحسن خان صبا او یکی از طلایه داران مکتب صبا بود و علاوه بر آن با خلاقیت و ذوق سرشار خود سبک منحصری را در ویولن آفرید. او قدرت فوق العاده ای در بداهه نوازی داشت و در نوازندگی به همراه آواز و جواب آواز بسیار توانا بود. او در نوازندگی اش تدبیری خاص داشت، هر وقت احساس می کرد نغماتش تکراری شده یا گوشه های متوالی باعث کسالت مخاطب و شنونده می شود، از آنجا که در بداهه نوازی چیره دست بود هنرمندانه با اجرای قطعه ای ضربی همراه با تکنیک های اروپایی، تنوعی در کار ایجاد می کرد و شنونده را به وجد می آورد. شگردهایی این چنین از توانایی های خاص او بود. بیشتر آثار بدیعی برگرفته از مظاهر طبیعت بود. او معتقد بود؛ طبیعت با مظاهر دل پذیر و رنگ های شوق انگیزی که دارد، می تواند بهترین منبع الهام هنرمندان باشد؛ به همین دلیل هر وقت به انگیزه ای برای ساخت آهنگ نیاز داشت به دامان طبیعت پناه می برد؛ چون خود فرزند طبیعت بود از این منبع زیبای هستی الهام می گرفت. وی آثاری بی نظیر و به یادماندنی را در تاریخ موسیقی ایران از خود به جای گذاشته است.

شعر: رحیم معینی کرمانشاهی
آهنگ: حبیب الله بدیعی
دستگاه: چهارگاه
خواننده: بانو مرتضایی
اجرا: ۱۳۴۰

اسیر نگاه

(چه کند دلی که شد اسیر آن نگاه تو
تو بپسا به بزم ما به گردنم گناه تو
مشتاق دیدارت منم، اول خریدارت منم
تنها جفا کارم تویی، تنها گرفتارت منم
من مستم و دیوانه ز عشق روی ماه تو
مستی زده پیمانان ز باده‌ی نگاه تو)^۲
که داند این شب‌ها
به دیده‌ام چون گذرد

مگر کسی یک دم
ز کوی مجنون گذرد
ز تو دوری نتوانم
چه بمیرم چه بمانم
جانم فدای چشم سیاهت
مستانه گاهی بر من نظر کن
خون می‌فشاند چشمم به راهت
بر بی‌پناهی یک شب گذر کن

— ۷۶ —

کماندار
زرین دست



گلچینی از آثار

— ۱۲۷ —

شعر: بیژن ترقی

آهنگ: حبیب‌الله بدیعی

خواننده: بانو شمس

سیل بنیان کن

[آواز]: (چرا چون بی‌خبران) ۲ در سینه‌ام شری

در ناله‌ام اثری دیگر نباشد

سیلی به فغان از کوهستان آمد پی تاراج بستان کاشانه برانداز
آن فتنه‌ی دوران می‌آمد غارتگر هر جان می‌آمد تا فتنه کند ساز
در هر سر کویی آمد زان جور و جفاها سر زد
ویرانکده‌ای بر پا شد یک باره به هر جا سر زد
دیگر نبود جای ستیز زان جا نبود راه گریز
از کوی و فاگر روزی سیلی ز محبت خیزد
کاشانه‌ی دل را خواهد تا گیرد و در هم ریزد
(در قلب غمین و شیدا، کانون شراره‌ی ما
بنیان کن آمد این سیلاب بلا) ۲

دل ما بنگر در چنگ بلا رفته در کام فنا
(نود در دل ز شر اثری چه اثر دارد دل بی‌شرری) ۲
سیلی به فغان از کوهستان آمد پی تاراج بستان کاشانه برانداز
آن فتنه‌ی دوران می‌آمد غارتگر هر جان می‌آمد تا فتنه کند ساز
[آواز]: (چرا چون بی‌خبران) ۲ در سینه‌ام شری
در ناله‌ام اثری دیگر نباشد

Shiraz-Beethoven.ir

تارخ تو ببیند

خنده‌ی شادی و طرب

از تو گل شکفته لب

بر لب من نشیند

یاد رُخت هر دم نغمه بخوانم

چون مرغ ترانه‌خوان

جان گران در پایت بکشانم

گر با من کنی وفا

چون قلب شاد تو

غنچه بود شکفته

ای گل به‌یاد تو

بشکفته قلب من

بر رخ گل نظر کنم

چون به چمن گذر کنم

روی تو یادم آید

شانه چو می‌زند صبا

بر سر زلف سبزه‌ها

موی تو یادم آید

—۱۵۲—
کماندار
زیرین دست

